

هو
۱۲۱

پرسش و پاسخ

باگزیده مایه از بیانات

حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (محبوب علیشاه)

دویست و پانزدهم

بهار ۱۳۹۴

فهرست

جزوه دوست و پانزدهم - پرسش و پاسخ با کزیده مایی از بیانات
حضرت آقایی حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

عنوان	صفحه
انسان سرنوشت خودش یا برنامه‌ی کارهای خودش را، خودش می‌چیند و مرتب می‌کند یا خداوند؟	۶
تقوی یعنی چه ؟	۱۵
آیا احکام و عادات و قواعد اسلامی منطبق از فطرت طبیعت است ؟	۲۱
در مصافحه کردن چه چیزی را باید رعایت کرد؟	۲۷
چگونه بارها و زحمات را بالذات تحمل کنیم؟	۲۸
چطوری خداوند حساب ما را بررسی می‌کند و آیا با توبه و استغفار می‌توانیم جبران خطاهای گذشته مان را داشته باشیم؟	۳۱
لطفاً در مورد «روز درویش» توضیحاتی بفرمایید؟	۳۵
فهرست جزوات قبل	۵۰

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می‌کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه‌ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه‌ی خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه‌ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه‌ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، امر به معروف و نهی از منکر و...) می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لاقلاً همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، بپرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و بپرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

انسان سرنوشت خودش یا برنامه‌ری کارهای خودش را، خودش می‌چیند و مرتب می‌کند یا خداوند؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در اینجا این شعر خیام به خاطر می‌رسد چون خیام هم اولاً کتاب‌هایش، اشعارش خیلی سطح بالاست برای اینکه خیام ریاضی‌دان بوده، ادیب نیست. عارف بلندپایه، عارفی شد و الا عارف نیست. این است که کتاب رباعیات خیام را زیاد نخوانید، مگر اینکه دقت کنیم و معنی واقعی آن را بفهمیم. می‌گوید:

می‌خوردم من حق زازل می‌دانست

گر می‌نخورم علم خدا جهل بود

این بهانه‌ای است برای این شعر، نه خود خیام. این بهانه‌ای است برای اینکه کسی که می‌می خورد، این شعر را بخواند ولی از آن طرف ما آیه‌ی قرآن را می‌خوانیم، می‌گوید: وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى^۲، برای انسان هیچ چیزی نیست، جز آنچه خودش دنبالش می‌رود، جز آنچه خودش تحصیل می‌کند. این را ظاهراً ما اگر در اینجا بررسی کنیم، همینطوری که همه‌ی حرف‌های عادی زندگی‌مان را می‌زنیم، این حرف‌ها با هم

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱۱/۲۶ ش. ۵.

۲. سوره نجم، آیه ۳۹.

متناقض است، این حرف و آن حرف. البته ظاهر آن یک قدری متناقض هست ولی متناقضی است که پهلوی هم ایستاده. آن خدایی که می‌گوید: مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ^۱، قبلاً می‌گوید یک دریای آب شور و آب تلخ، یک دریای آب گوارا، پهلوی هم، دو تا دریا طغیان می‌کنند. این دریا ممکن است به آن دریا تجاوز کند، آن دریا به این دریا؛ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ولی بین اینها یک برزخی گذاشتند، یک فاصله‌ای گذاشتند. فاصله نه اینکه حتماً یک کاغذی گذاشتند. فاصله یعنی برزخی است، چیست؟ نمی‌دانم. یک برزخی گذاشتند که به هم این کار را نمی‌کنند لَا يَبْغِيَانِ ولی مجموعه‌ی دریا که هم دریای تلخ است و هم دریای شیرین، مجموع این دریا کار خداست. مثل سماورهای قدیم، نه برقی حالا. سماورهای قدیم ذغالی، آتش این طرف است، آب آن طرف، دود آنجا، بالای آن. اسم همه‌ی این مجموعه سماور است، نه به آب جداگانه نگاه می‌کنیم، نه به آتش جداگانه، نه به آن خاکستر و دود جداگانه، اینها همه با هم هستند. این اشعار متناقض که به ظاهر ما متناقض به نظر می‌رسد، خدا همه‌ی اینها را با هم دارد.

البته بشر خیلی سعی می‌کند که راز این مسأله را بفهمد ولی

نمی‌فهمد. به یک زبانی است که ما درک نمی‌کنیم، در یک عالمی است که دو دو تا چهار تا نمی‌شود. دو دو تا وقتی دو دو تا شد، می‌ایستد آنجا پیش خدا، از خدا می‌پرسد چه بشوم؟ چهار تا بشوم؟ همیشه هم دو دو تایی که ما داریم، چهار تا ست ولی این دو دو تا محتاج به امر الهی است. حالا ما بگوییم: «علم خدا» آنچه من می‌کنم علم به اصطلاح، «گر می‌نخورم علم خدا جهل بود». در همان لحظه که من می‌کنم، خدا هم می‌داند، خدا این را مقّر کرده. حالا ما بشر بس که کوتاه‌فکریم یعنی هر حیوانی اینطوری است، بشر هم خودبین است، خودش را می‌بیند می‌گوید: این منم که خدا نگاه می‌کند و می‌بیند ولی آنکه خداشناس است، می‌گوید این خداست که می‌خواهد اینطوری بشود، من را وادار می‌کند. این می‌گوید: چون من می‌خورم، خداوند می‌بیند بنابراین من باید یک کاری کنم که می‌نخورم یا بخورم ولی روی آن مثلاً فلان باشد. به خیال اینکه خدا نمی‌داند. خدا ایستاده که تو این کار را بکنی، بعد بداند؟ نه! آنچه خلق شده، آنچه واقع شده، خدا همان لحظه علمش را می‌داند. مثل سینما یا تئاتر که می‌بینید، می‌گویید: الان این عصبانی است مثلاً با شمشیر یا با هفت تیر به دو شده که برسد او را بکشد، ده دقیقه‌ی دیگر هم این را می‌کشد ولی یک مرتبه می‌بینیم آن کارگردان سینما جلوی این مانع شد. این

دارد می‌دود که برود او را بکشد، یک سنگ کوچولو جلوی او افتاده، پایش لیز می‌خورد می‌افتد، این هفت تیر به سوی خودش برمی‌گردد، خودش کشته می‌شود. اینها را ما نمی‌دانیم، کارگردان می‌داند. کارگردان می‌داند که بعد از این چه خواهد شد. درست است خودش این نمایش را آفریده، همه چیزهایش را خبر دارد، می‌داند که الان که این برود چه کار خواهد شد ولی به ما که نمی‌گوید. به ما بلیط تئاتر یا سینما فروخته، اینجا نشستیم تماشا می‌کنیم. خیلی که کار کنیم، با رفیق مان شرط می‌بندیم این می‌گوید: نه، این نمی‌کشد، در می‌رود به آن پلیس. آن یکی دیگر می‌گوید که نخیر، می‌رود او را می‌کشد. کاری که ما می‌کنیم، چیزی که می‌فهمیم این است که این وقایع را خودمان با هم بچسبانیم و نتیجه بگیریم. چه کسی می‌کند؟ خود ما می‌کنیم، نتیجه معلوم نیست. این است که در همه‌ی این موارد یاد همان قلیان یا سماور که آب و آتش با هم است، یا این دریاها بیفتید.

مثالی که بارها زدم، حتماً هم یادتان هست. من در انگلستان در یک سفر گردش‌ی با خانم و بچه‌ها رفتیم. زمان تحصیل بورسیه بودم، بعد در آنجا با یک دانشجوی بحرینی، از بحرین آشنا شدم. آنها هم ایرانی بودند دیگر، زبان‌شان هم فارسی بود. حالا حرف تو حرف می‌آید یک کاری کردند جدا کردند،

زبان‌شان را هم عربی کردند که فارسی را محو کنند. به هر جهت از او پرسیدم: بحرین یک جزیره‌ای است، دور و بر آن هم دریاست، آب دریا هم که خیلی شور است شما برای آب خوردن چه کار می‌کنید؟ (یکی از شهرهای‌شان اینطوری است)، گفت در وسط دریا یک نقطه‌ای است، هیچ دیواره‌ای نیست که جدا باشد. وسط دریا مثل اینکه فواره باشد، اینجا آب شیرین است، آن طرف آب شور. همه می‌دانند هیچ نشانه‌ای هم ندارد، فرقی ندارد. هر وقت آب خوردن می‌خواهند، خیلی‌ها خودشان با قایق می‌روند آنجا کوزه را آب می‌کنند، مثل اینکه این دوروبر اصلاً نیست، آب می‌کنند، می‌آورند. حالا نمی‌دانم این چقدرش درست است؟ ولی *بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ* برزخ یعنی فاصله، جدایی از هم.

حالا زندگی ما هم همین است. خداوند که همه‌ی اینها را آفرید، وقتی بشر را آفرید یا می‌خواست بیافریند، فرمود: *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً*^۱، در زمین خلیفه قرار می‌دهم، خلیفه‌ی خودم. خلیفه یعنی نایب، وکیل. به این وکیل خداوند باید بعضی اختیارات بدهد، بعضی قدرت‌ها بدهد. بعضی قدرت‌ها هم که می‌دهد، گاهی اوقات این وکیل اینقدر ناشی است، خیال می‌کند این

خودش است که قدرت دارد. نمی‌داند ارباب به او قدرت داده،
آنهایی که می‌دانند، می‌گویند ارباب به ما قدرت داده. همه رقم
قدرتی هم دارند ولی بعضی‌ها نه، نمی‌دانند. خیال می‌کنند
خودشان هستند. آن شعر یادتان باشد: یکی پرسید از آن گم‌گشته
فرزند (یعنی حضرت یعقوب که یوسف را گم کرد):

یکی پرسید از آن گم‌گشته فرزند

که ای روشن‌روان، پیر خردمند

ز مصرش بوی پیراهن شنیدی

چرا در چاه کنعانش ندیدی؟

آخر یعقوب گفت که بوی پیراهن یوسف می‌آید. در میان آن
جمع فقط یعقوب این بو را شنید، آنهای دیگر نه! «ز مصرش» وقتی
که از مصر آمد، بوی پیراهنش را شنیدی اما خودش در چاه بود
نزدیک تو در کنعان. «چرا در چاه کنعانش ندیدی؟»

بگفت احوال ما برق جهان^۱ است

دمی پیدا و دیگر دم نهان است

گهی بر طارم اعلیٰ نشینیم

گهی بر پشت پای خود نینیم

حالا معلوم است در آن لحظه اگر این آقای وکیل، (وکیل امین، غیر از آن وکلا) فرمود به ما که این کار را می‌کنیم، زیر و رو می‌کنم همه‌ی چیزها را، خطا نکرده، گناهی هم نکرده. یا اینکه بگوید: اربابم این کار را می‌کند. خدا بخواهد همین الان هم آنها را برمی‌دارد، این هم خطا نیست، هر دو جور می‌تواند بگوید. برای اینکه آن قدرت هم که خدا به او داده، به خودش داده دیگر. خودش می‌داند این طرف کند یا آن طرف کند؟ یعنی «خودی» نمی‌ماند همان خداست که این کار را می‌کند.

بنابراین اگر ما همین حساب را بکنیم و این نظر را داشته باشیم آنوقت می‌بینیم چه چیزی در سرنوشت انسان مؤثر است و چه چیزی نیست؟ نه اینکه مؤثر است، کوشش می‌کنیم امر خدا را دریابیم. فکر کنیم که ان شاء الله خداوند بعد از این، اینطور می‌کند. اگر روشن بین باشیم، می‌دانیم. از آن قبیلِ اُولی‌باشیم، می‌بینیم. می‌دانیم که چه می‌کنیم. منطقی که ما بفهمیم، در اینجا نیست. بگوییم خدا قاعدتاً باید این کار را بکند، یا خدا این کار را خواهد کرد، نه! هیچی نمی‌دانیم.

چیزهایی که در سرنوشت مؤثر است، همه چیزهایی است که رابطه‌ی این وکیل و موکل، این خلیفه و مَنوبِ عَنه را محکم‌تر و صمیمی‌تر می‌کند. هر کاری که رابطه‌ی ما را با قلب‌مان، با دل‌مان

یا به اصطلاح با خدای مان نزدیک تر می‌کند، در سرنوشت ما مؤثر است. اما این توجه را هم بکنیم که یکی گرسنگی می‌کشد. یک نفر پهلوی او هم گرسنگی می‌کشد، این به او می‌گوید: چرا گرسنگی می‌کشی؟ نان بخور! او می‌گوید: به تو چه؟ این هم نان! درمی‌آورد می‌گوید: نان دارم، به تو چه؟ برای اینکه این گرسنگی را مجازات می‌داند، می‌گوید: من چه کار کردم که خداوند من را مجازات می‌کند؟ به من روزه می‌دهد؟ آن یکی می‌گوید شکر خدا که به من لطف دارد، به من نان هم داده و گفته این نان باشد پیش تو ولی نخور! گرسنه باش. یکی گرسنگی را نعمت می‌داند، یکی گرسنگی را مجازات می‌داند.

آن سرنوشتی که ما می‌گوییم: چه چیزی در سرنوشتش مؤثر است؟ همان «مؤثر» را نمی‌دانیم یعنی چه؟ ما می‌گوییم چه چیزی در سرنوشتش مؤثر است؟ یعنی چه چیزی جلوی گرسنگی این را می‌گیرد؟ نان پیدا می‌کند به او می‌دهد ولی یکی دیگر می‌گوید چه چیزی مؤثر است؟ چیزی را مؤثر می‌داند که به این توجه کند، بگوید چرا همه‌اش به فکر خوردن هستی؟ این روزها یک وعده بیشتر غذا نخور. این گرسنگی را، تأثیر را، خوبی را اینطوری می‌داند و آن یکی آنطوری. این تفاوت‌ها را هم باید در نظر بگیرید. به هر جهت چیزی که مسلم است، می‌گوید:

آن عزیزان که طیبیان دلد
سوی رنجوران به پرسش مایلند
گر حذر از ننگ و از نامی کنند
چاره اندیشند و پیغامی کنند
ورنه در دل شان بود آن مفتکر
نیست معشوقی ز عاشق بی خبر

تقویٰ یعنی چه؟^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

تقویٰ از لغات عربی است که در زبان فارسی هم خیلی متداول است. از لحاظ معنی خود لغتش را بخواهیم بدانیم، این لغت از «وقایت» می‌آید یعنی نگهداری. تقویٰ یعنی نگهداری‌ای که خود انسان خودش را نگه دارد. این معنای کلی تقویٰ است یعنی انسان خودش را نگه دارد، از چی؟ خودش فکر کند وقتی خلوص نیت داشت. البته تقویٰ برای شخصی که ورود به مرحله‌ی سلوک و راهپیمایی نکرده، معنی ندارد و سنگین است.

تقویٰ در واقع در تمام اعمال ما باید باشد و خودبه‌خود هم هست. مثل نفس که در انسان اصلاً بحث نمی‌کنیم که نفس چیست؟ داریم نفس می‌کشیم بدون اینکه خودمان به خود نفس و تعداد نفس‌ها توجه کنیم. تقویٰ هم اینطور چیزی است، روح هر عملی تقویٰ است. حتی مثلاً آیات اول سوره‌ی توبه، مربوط به وقایعی است که در صدر اسلام واقع شده. اینکه بعضی از وقایع صدر اسلام ذکر شده، به‌عنوان مثال است و تئوری آن مثل آزمایشگاه است. نه اینکه خدا خواسته قصه‌پردازی بکند، نه! پیغمبر بعد از یک جریانی، صلحی با دشمنان برقرار کردند. این

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱۱/۳۰ ه. ش.

توجه را داشته باشیم که اسلام در زمان پیغمبر وضع شد، در یک بنایی که ساختمان عظیمی می‌خواهد بکند، وقتی یک معمار دیگری اینجا باشد و این را بخواهد بیان کند، می‌گوید: محکم است و هیچ رخنه‌ای در ساختمانش نیست. اگر آن اولی که ایشان یا هر کسی این ساختمان را می‌ساخته، یک جا دو، سه آجر نگذاشته، یک سوراخ مانده، می‌گوید این سوراخ چیست؟ توی ساختمان که نباید چنین سوراخی باشد! ولی کسی که معتقد به معمار و مهندس اینجاست، می‌گوید: نه، صبر کن معلوم می‌شود که چرا این سوراخ را گذاشته؟ چهار آجر باید بگذارد. این چهار آجر را نگذاشته، چرا؟ بعد که ساختمان تمام شد، می‌بیند اینجا پنجره‌ی دید ساختمان است. آنوقت می‌فهمد این پنجره و این سوراخ هم که ما ظاهراً می‌گفتیم یک روزنه، یک سوراخی در این ساختمان نباید باشد، اینجا هست ولی این را می‌گوید این چیست؟ این روزنه‌ای است برای خود همین ساختمان.

حالا این مثال را داشته باشیم، بعد می‌پردازیم به آیات اول سوره‌ی براءت یا سوره‌ی توبه.

خداوند با مسلمین قرارداد بست یعنی خدا که هرگز با مشرک قرارداد نمی‌بندد، خدا بگوید، تعهد کند غیر از من کسان دیگر هم هستند، نه! ولی مع‌ذلک در اینجا نه با مشرکین، با یک عده‌ای که

اسمشان مشرک بود یا کافر بود قرارداد بستند که شما به مسلمین حمله نکنید، ما هم در عوض فلان کمک را به شما می‌کنیم. یک چنین قراردادی بستند. این قرارداد برای آسایش مؤمنین بود و از اوّل معلوم بود که یک دورانی دارد، در خود قرارداد هم نوشته بودند که این قرارداد مثلاً برای مدّت یک سال است. قرارداد را که بستند، دستورات پیغمبر بر این بود که هر قراردادی که کردید، باید رعایت کنید. قراردادی هم که مسلمین کردند یعنی همان قراردادی است که پیغمبر فرموده و امضاء کرده. پیغمبر و مسلمین، به مصداق آن عمل می‌کردند، چون قبیله قبیله بود، هر قبیله، به منزله‌ی یک حکومت جداگانه‌ای بود. بعضی از این قبایل یکی، دو بار از قرارداد تخلف کردند. بایستی همدیگر را رعایت کنند، حمله کردند و چند نفر از مسلمین را کشتند. پیغمبر فرمود (یعنی آیه‌ی قرآن فرمود، آیات توبه) که چون اینها قرارداد را خودشان به هم زدند، ما هم به هم می‌زنیم و حمله کردند و دفاع کردند. بعد ماند صحبت اینکه یک عده‌ای قرارداد را به هم زدند، ما به هم می‌زنیم ولی یک عده‌ای رعایت کردند. خداوند فرمود: آنهایی که قرارداد را به هم نزدند و رعایت کردند، ما هم تا آخر مدّت رعایت می‌کنیم، بعداً شاید به دل مسلمین یعنی به دل اعراب آنوقت، اعراب آنوقت خیلی در انتقام جویی، کینه‌ورزی،

غرق بودند. بعضی‌ها گفتند: چرا؟ حالا که آنها به هم زدند، ما به کلی به هم می‌زنیم و به همه حمله می‌کنیم. حضرت فرمودند: نخیر، فقط با آنهایی که قرارداد را به هم زدند، ما حق داریم به هم بزنییم ولی نسبت به اینهای دیگر نه، مثل قرارداد آتش بس که حالا می‌نویسند. روزنامه‌ها همیشه می‌نویسند ولی ما ندیدیم در اینها، قرارداد آتش بسی که نقضش نباشد، همه‌ی قراردادها را یک عده‌ای به هم می‌زنند.

پیغمبر به مؤمنین، به مسلمین آن زمان توصیه فرمود: آنهایی که قرارداد را به هم زدند، ما هم قرارداد را محترم می‌دانیم تا زمانی که در خود قرارداد نوشتیم یعنی یک سال و بعد فرمود که این از تقوی است یعنی نگهداری قراردادی که به نفع مشرکین هم بود چون قرارداد قبلاً بستند، این قرارداد معتبر است. این یکی از موارد تقوی است یعنی رعایت احترام عهده‌ی که بسته شده. در آن لحظه‌ای که قرارداد بستند، معلوم نبود که در صورت ظاهر، قشون مسلمین برتر هستند یا کفار؟ ولی این چند وقتی که گذشته بود قشون کفار، قدرت کفار مرتباً کم می‌شد و قدرت مسلمین مرتباً زیاد می‌شد. در این موقعی که بحث به هم زدن قرارداد بود، مسلمین خیلی نیرومندتر شده بودند و بنابراین در عین نیرومندی، قرارداد را نگه داشتند یعنی حمله نکردند. این یکی از موارد تقوی است که در

جاهایی دیگر، **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**، خیلی جاها فرموده است **وَاتَّقُوا اللَّهَ**، این از تقوی است یعنی خلاصه در هر موردی که نفع شخصی خودتان، نفع خودتان اقتضای یک عملی می‌کند ولی می‌دانید آن عمل با تعهدات سابق شما و با روش کلی جامعه بر خطاست، آن را به هم نزنید. رعایت منافع عمومی را بیشتر از منافع خودتان بدانید. این مهمترین اثر تقوی است موارد دیگر هم در بسیاری آیات قرآن هست که دستور می‌دهد به تقوی. تقوی یک صفتی است که اگر از لحاظ روانشناسی بگوییم، انسان به خودش اهمیّت می‌دهد.

در شرح حال یکی می‌نویسند که تا از رختخواب بلند می‌شد لباس کامل می‌پوشید، می‌گفتند: چرا اینطوری لباس می‌پوشی؟ کسی نیست که خجالت بکشی، لباس منزل بپوش! گفت: در مقابل اینکه می‌گویید «کسی نیست»، چرا، خداوند هست مثلاً در خود ما هم، در همه‌ی عبادات خداوند گفته: وقتی مثلاً نماز می‌خوانید، فقط توجه به نماز بکنید **وَالَا** نماز شما مصداق همان نمازی است که **غَزَالِي** **ﷺ** قطب سلسله فرمود. وسط نماز جماعت که اقتدا کرده بود، نماز را رها کرد و رفت. بعد گفت: تا وقتی که پیشنماز مشغول نماز بود، من هم اقتدا کردم، از وقتی که پیشنماز

رفت به آب و جو دادن به اسب‌هایش، من نماز را ترک کردم. نماز، نمازی است که باید تمام توجه به خدا باشد و اگر این توجه باشد، خودبه‌خود انسان لباس مرتب می‌پوشد و با حالت ادب رفتار می‌کند. این است که در تمام آداب همه‌ی عبادات این عمل را، این مسأله را تذکر و دستور داده‌اند.

تمام اینها تقوی است یعنی خودداری انسان از تمایلات و جَولان‌هایی که نفس می‌دهد و هزار فکر می‌خواهد. اینها همه مصادیق تقوی است. منتها تقوایی که برای همه توصیه شده، حتی برای کفار هم توصیه شده که تقوی داشته باشید. حضرت امام حسین در آخرین لحظات حیات مبارک خطاب به آنها فرمود: *إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ دِينَ فَكُونُوا أَعْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ*، اگر آخرت را و دین را قبول ندارید، در دنیا اقلاً مردانه باشید یعنی حمله‌ی ناجوانمردانه‌ای نکنید که این از کمال تقوی است که کسی نسبت به دشمنش هم، رعایت انسانیت را بکند.

ان شاء الله خداوند مسلمین ما و جوامع مسلمین ما را از این همه بلاها حفظ کند و تقوای مورد نظر خودش را به ما مرحمت کند.

آیا احکام و عادات و قواعد اسلامی منطبق از فطرت طبیعت است؟^۱ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

یک مسأله‌ای هست که هر وقت به یک صورتی جلوه می‌کند، ظاهر می‌شود در افکار و تئوری‌ها و نظریه‌ها.

آیا ما مثلاً ملت ایران، از ما بپرسند: کجایی هستید؟ می‌گوییم: ایرانی، از خسرو پرویز که خیلی هم ستمکار بود و فرزندش هم که زاده‌ی ستم بود، ستمکار بود، اگر زنده بود می‌پرسیدند تو کجایی هستی؟ می‌گویند ایرانی یعنی در آن سین جیم که در صحرای روز قیامت به قولی می‌کنند، جواب این سؤال من و ایشان یکی است ولی خسرو پرویز یا فرزندش، یا دیگران، شنبه نمی‌شناختند چیست روز ششم نوروز را می‌گفتند «فروردین». روزها اسم داشت. ما برایمان اسم‌ها موجودیت ندارد، روزها یک اسم‌هایی دارد، موجودیت دارد آن اسم‌ها را ما کنار گذاشتیم ولی خود نوروز را نگه داشتیم یعنی عرب آمد ولی اسلام را بهانه کرد. هر چند مسلمین آنوقت، اعتقادشان از مسلمین حالا، قاعدتاً قوی‌تر بود، همانطوری که می‌بینیم ولی عرب که آمد، اسلام را با خودش یکی دانست، گفت اسلام منم. اگر هم سلمان

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۲۳/۱۲/۱۳۹۳ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

فارسی آمد، گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، اگر دستشان می‌رسید، ممکن بود عرب‌ها او را هم کافر بدانند ولی پیغمبر به عنوان نمونه فرمود: سَلَمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ، سلمان از ما اهل بیت است. فهمیدند نه، در اسلام عرب هم مثل عجم، مثل هم هستند. بعد برخورد این دو عادت، این دو رسم، این دو فرهنگ که فارس، ایران قدیم باشد و از آن طرف عرب و اسلام جدید. این مشکل پیدا شد.

ایرانی‌ها در این وسط، اگر دستگاه حکومتی‌شان از جهات مختلف ستمکار و فاسد بودند ولی مردم ایران سطح فکرشان بالاتر از سطح فکر اعراب بود و قهراً در خیلی موارد تحت سیطره‌ی فرهنگی ایران قرار می‌گرفتند. مثلاً همین شنبه، یک شنبه، دوشنبه که ما می‌گوییم، ایرانی‌ها اول نپسندیدند برای اینکه خودشان به جای اینکه هر هفت روز یک دوره داشته باشند، در هر سی روز ماه، یک دوره داشتند یعنی هر روزی یک اسم داشت ولی چون ایرانی‌ها دیدند که این برایشان مشکل است، هفته را پذیرفتند. در ضمن آن اعراب بدوی خودشان تمدنی نداشتند چون در کتب یهودی و مسیحی، این سیستم هفتگی بود. بطوری شد که همه دیگر این سیستم را پذیرفتند چون

آسان تر بود.

این فطری طبیعت است یعنی اگر ما همه‌ی احکام و عادات و قواعد اسلامی را ببینیم، منطبق از فطرت طبیعت است که هر سیستمی فکر جدیدی را که بهتر با زندگی منطبق باشد، آن را می‌پذیرند ولی اعراب مثلاً یا ایرانی‌های آنوقت، سیستم هفتگی را گرفتند چون منطبق تر بود با زندگی‌شان و با گردش طبیعت. همین سیستم طبیعی که فطری بشر است که اگر آنچه خوبتر ببیند، آن را می‌گیرد در شیعه به‌عنوان یک منبع فقهی بیان شد که تمام مبانی فقه شیعه بر چهار اصل است. کتاب که نظر قرآن است، نظر قرآن دیگر وقتی که نظر خداوند است بحثی نیست، آن را بدون تغییری می‌پذیریم. بحث دوم سنت است. سنت یعنی هر چه پیغمبر کرده است. البته یک نحوه‌ای از این سنت، همین مسأله‌ی برخورد با عرف و عادات است. آنچه که پیغمبر یا به قول ما و به اعتبار ما شیعه‌ها و ائمه علیهم‌السلام انجام دادند، سنت می‌شود، اسمش سنت است. آنها را هم وقتی که برخورد کردند با ائمه یا پیغمبر، روش پیغمبر برای آنها سنت شد و آن روش پیغمبر منطبق با فطرت بود و مثلاً همین سیستم هفتگی را پذیرفتند، اعراب هم این را پذیرفتند ولی ایرانی‌ها عیدشان را ترک نکردند یعنی این صفتی که، این خاصیتی که در عرف ایرانی‌های قدیم بود،

ایرانی‌ها، همه عید نوروز را عید می‌گرفتند. این با شرع اسلام منافاتی نداشت بلکه با سیستم اسلام که به نظر من همه جا احکامش را می‌بینیم بر تحرّک و شادی بنا است، منطبق بود. اصلاً ما وقتی خداوند را رحیم می‌دانیم، دیگر نباید هیچ یأس و تأثّری در ما وجود داشته باشد، باید همیشه بکوشیم برای خدا. ما را هم که در این دنیا آفریده، کوشیدن به سوی خدا هم در همین دنیاست. البته بعضی مکاتب حتّی در این سنّت و رعایت سنّت یعنی روش پیغمبر، به نحوی افراط می‌کنند.

پیغمبر خودش فرمود: **أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَاهُ هَذِهِ الْأُمَّةُ**، علی را هم‌ردیف خودش گذاشت. در این صورت دیگر وقتی خود پیغمبر باشد، ما سنّت نمی‌توانیم بگوییم. مثل اینکه به پیغمبر بایستیم بگوییم: نمازت درست نبود برای اینکه **وَلَا الضَّالِّينَ** تو غلط بود. پیغمبر چه می‌گوید؟ عقل چه می‌گوید؟! پیغمبر نگوید! وقتی پیغمبر خودش جانشین تعیین کرد دیگر سنّت در مقابل این نصّ، لازم نیست. آنوقت یک عدّه‌ای برای اینکه درستش کنند گفتند که گفانا **كِتَابُ اللَّهِ** یا بعضی‌ها گفتند **گفانا سنّت الله**. این سنّت مهمترین جایی است که آنهايي که می‌خواهند تفرقه بیندازند، از همین استفاده می‌کنند و حال آنکه جایی که نصّ باشد

یعنی صریحاً پیغمبر چیزی گفته باشد، دیگر در مقابلش نصّ جایز نیست مگر اینکه آن صاحبِ نصّ، باز خودش یک چیزی را قبول کند که سنّت جدید می‌شود. به هر جهت، چه کسانی این استدلال را بپذیرند، چه نپذیرند، در مسلمانی‌شان شکی نمی‌شود کرد. برای اینکه مسلمانی بسته به این است که شهادتین بگویند. شهادتین را که گفت، مسلمان است. این هم خودش شد سنّت پیغمبر ولی کسانی که به سنّت معتقدند و تکیه می‌کنند، این سنّت را شاید رعایت نکنند.

در یک جنگی، در یکی از غزوات، به پیغمبر بعداً گزارش دادند که آقا شما فرمودید: هر کسی که شهادتین بگوید، مسلمان است، نکشید. پیغمبر فرمودند: بله همینطور است. گفتند: پس این فرماندهی ما وقتی در جنگ به دشمن رسیدیم، با وجود اینکه او شهادتین را گفت، او را کشت. حضرت ناراحت شدند، فرمانده را صدا زدند و گفتند: تو چنین کاری کردی؟ گفت: بله. من جنگ کردم رسیدم به نزدیک اینکه اگر فرمانده را می‌کشتم دیگر جنگ تمام شده بود. شمشیر را که بالا بردم این شهادتین گفت. او را کشتم به جهت اینکه من دیدم این شهادتینش از

روی ترس است، ایمان نیاورده. پیغمبر به او تندی نکردند و فرمودند هرکسی که شهادتین گفت، دیگر حق ندارید به روی او شمشیر بکشید.

همه‌ی سنت‌های پیغمبر را بگذاریم کنار، همین یک سنت را ما دقت کنیم که اجرا کنیم، ان شاء الله.

در مصافحه کردن چه چیزی را باید رعایت کرد؟^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

مصافحه، یادبود و خاطرهای *يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ*^۲ است یعنی خارج می‌کند خداوند آنها را از ظلمت به نور. این است که خیلی محترم است، چراغ را که ما محترم می‌دانیم، نه چراغ است، برای اینکه این یک روز شمع است، یک روز پی‌سوز است. نور محترم است برای اینکه *اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ*^۳، این احترام در صفا و مصافحه متجلی می‌شود، خیلی محترمانه باید با هم مصافحه کنید، برخورد کنید و سایر جهات دیگر هم دارد که یک وقتی راجع به مصافحه هم ان‌شاءالله چند جلسه‌ای صحبت خواهیم کرد. وقتی مصافحه می‌کنید، تقریباً از تمام گرفتاری‌های دنیا خودتان را رها کنید و هر چه قدرت ایمانی‌تان قوی‌تر باشد، این کار هم ساده‌تر و بهتر می‌شود.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۴/۱۲/۱۳۹۳ ه. ش.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۳. سوره نور، آیه ۳۵.

چگونه بارها و زحمات را بالذات تحمل کنیم؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

مَثَلی هست از عبدالرحمان جامی، خیلی ادیب و دانشمند بود، می‌گویند وابسته به یکی از سلاسل عرفانی هم بود (فکر می‌کنم نقشبندی‌ها)، می‌گوید:

اگر با دیگرانش بود میلی

چرا ظرفِ مرا بشکست لیلی

آنوقت این را به‌عنوان توجیه‌اش می‌گوید که
توجیه‌اش این است:

هر چه از دوست می‌رسد خوب است

گر همه سنگ و گر همه چوب است

خیلی از بارها و زحماتی که انسان تحمل می‌کند، با لذت تحمل می‌کند. منتها دیگری، به‌خصوص کسی که آن چشم دیدن و آن چشم خاص را نداشته باشد، آن جنبه‌ی لذت این ناراحتی را نمی‌بیند.

مثلاً وقتی شما بنایی می‌کنید، معمارها، بناها زحمت

می‌کشند و خسته، عرق می‌ریزند. پس فردایی که در آن

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۶/۱۲/۱۳۹۳ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

خیابان راه می‌روند و آن ساختمان را می‌بینند، آنوقت لذت می‌برند که همه آن لذت را می‌بینند ولی آنوقتی که عرق کرده‌اند و خسته شدند، توجه ندارند.

این است که لذت و رنج هم هر دو مثل همه‌ی عواطف، بستگی به حالت و زمان و مکان و شخص دارد. همین مثال:

اگر با دیگرانش بود میلی

چرا ظرفِ مرا بشکست لیلی

اینطور می‌گوید که می‌خواست به من اظهار لطفی بکند ولی جلویش هیچی نبود. چطوری اظهار لطف کند؟ این خواسته‌ی مرا و این چیزی که من می‌خواستم یعنی ظرف می‌آوردم مثلاً آب برایش بیاورد، این را دید و محبتش را در این نشان داد. مثل کبریت که می‌زنی دست را می‌سوزاند ولی همان کبریت وقتی روشن شد می‌اندازید در اجاق، چوب‌ها را روشن می‌کند.

حضرت صالح‌علیشاه در مجلس خصوصی یا در مجلس عمومی می‌فرمودند. در یک جلسه‌ای که صحبت یا سؤال و جواب الهی بود، این شعر را یکی از فقرایی که حالات خاصی داشت به زبان خودش گفت:

خدایا مرا طاعت سؤال و جواب تو نیست

مرا بگیر و شلیستی در بهشت انداز

یعنی بی هیچ حساب. مثل یک چیزی را که می‌اندازند، خیلی به سهولت پرت می‌کنند می‌اندازند آنجا. حالا ما هم این دعا را می‌کنیم ان شاء الله درهای رحمت الهی که باز است، دریا هم همیشه پر است، خالی نمی‌ماند. این دریا هم همیشه هست، ما هم حاضر. خدا هم ان شاء الله که قبول می‌کند.

چطوری خداوند حساب ما را بررسی می‌کند و آیا با توبه و استغفار می‌توانیم جبران
خطاهای گذشته‌مان را داشته باشیم؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

شرکت‌های تجارتنی رسم‌شان این است و حسابرسی درستی
هم هست که آخر هر سال، یک حسابی راجع به گذشته می‌دهند.
البته سالی که ملاک عمل خودشان است یعنی ما، آخر اسفند،
غربی‌ها، آخر دسامبر یعنی اوّل ژانویه که اوّل سالشان است، این
کار را می‌کنند. برای اینکه اوّلاً حکومت و بعد هم مردم از آنها
حساب می‌خواهند. آن حساب را می‌دهد که ماه گذشته چه کار
کردیم؟ نگویید که خدا از اینها یاد گرفته، اینها یک کاری در
ذهن‌شان افتاده. خداوند همینطور از شما حساب می‌خواهد. توبه
که می‌گویید یک چیز خیلی سهل و ساده‌ای هم نیست، هم آسان
است و هم مشکل. مثل آبنبات نیست که بردارید بخورید. توبه
یعنی اوّلانگاه کنید که تا حالا چه کردید؟ به قول شاعر:

به طواف کعبه رفتم به حرم رهم ندادند

که تو در برون^۲ چه کردی که درون خانه آیی؟

به هر جهت حساب می‌کشند، این را می‌گویند بیلان، اسم

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۳/۱۲/۲۹ ه. ش. (جلسه
خواهران ایمانی)

۲. یعنی بیرون از حرم.

آدمی‌اش بیلان است خدا دیگر برایش اسم نمی‌گذارد. این را می‌گویند بیلان، بیلانِ کار گذشته. بعد باید بگوید حالا که تا حالا اینطور کار کردید، اینقدر منافع داشتید یا اینقدر حتی ضرر داشتید، آینده می‌خواهید چه کار کنید؟ این را می‌گویند برنامه یعنی چه می‌خواهید بکنید؟

بعد از آنکه واقعاً توبه کردید، اولاً خدا که خودش می‌داند، آیا بیلانی که نوشتید راست است یا دروغ است؟ خیلی شرکت‌ها یک بیلان برای مالیات می‌نویسند، یک بیلان می‌نویسند که واقعی است. خدا که مالیاتش همان گرزهای سنگینی است که هست، مالیات دیگری ندارد. شما هم بعد از این توبه بگویید: گذشته که اینطور است، بعد از این می‌خواهیم چه کار کنیم؟ بعد از این اولاً همان اشتباهاتی که در تجارت گذشته‌مان کردیم، که نکنیم. بعد چه می‌خواهیم بکنیم؟ اینها را باید بگوییم که بررسی بشود. همین یک سال را شاید فرد فرد ما یاد می‌گیریم باز از خداوند، سر هر سال اولاً از گذشته‌مان اگر خطایی کردیم، چه می‌دانیم، چه نمی‌دانیم، از آن خطاها استغفار کنیم، توبه کنیم. می‌گوییم خدایا! ما که حساب بلد نیستیم، حساب دقیق زندگی ما را تو داری، تو فقط می‌دانی که ما چه هستیم؟ خوبیم؟ بدیم؟ چه کار کردیم؟ تو خودت ما را نجات بده، تو خودت گذشته‌ی ما را

ببخش، آینده‌ی ما را هم خوب قرار بده. شاید جشن عید نوروز، جشن عید به این منظور باشد و چه بهتر که آن جشن تولّد که همه می‌گیرند، به این منظور باشد. البته بچه‌ای که هنوز شیرخواره است خودش نمی‌تواند بررسی کند ولی همینقدر که توانست حرف بزند، می‌شود این مطلب را حالی‌اش کرد که بداند هر کاری حسابی دارد. برای بچه، پدر و مادرش حسابگر هستند ولی برای هر دوی آنها، خداوند حسابگر است، از همان اوّل به آن حسابگر رجوع کنیم. ان شاء الله ما هر سال بیلان مان بهتر از سال گذشته باشد کما اینکه شرکت‌ها دلشان می‌خواهد هر سال سود بیشتری ببرند، ما هم دلمان می‌خواهد که هر سال سود این کار ما و اعتبار نزد خداوند بیشتر از گذشته باشد، ان شاء الله.

در درگاه خداوند هم، معنا معتبر است. مثلاً همین سلام که ما می‌گوییم، خیلی بچه‌ها را دیدم که لهجه‌هایی دارند، می‌گویند: سلام. سلام یعنی سنگ‌ریزه. به یک عرب که زبان عربی می‌داند بگویید: سلام، می‌زند، دعوا می‌کند ولی همان کسی که سلام می‌گوید، خداوند سلامش را ممکن است به صد تا سلام ما قبول داشته باشد. به این جهت است که کلمات، لفظ‌ها به اندازه‌ای که دلالت بر معنا می‌کنند، به همان اندازه اعتبار دارند، نه بیشتر ولی دل‌ها اعتبار دارند. دل هر که اعتبار دارد، با هر لغتی حرف بزند.

از اینجا به یهودی، مسیحی اینها که به عادات خودشان، کلمات الهی‌ای که در تورات و انجیل می‌خوانند، آنها چه بسا از خیلی از مسلمان‌ها جلوتر باشند، بستگی به نیت دارد. خداوند همه‌ی افراد بشر را به یک چشم نگاه می‌کند یعنی همه را به چشم رحمت نگاه می‌کند و فرمود که *سَبَقْتُ رَحْمَتِي غَضَبِي*، رحمت من بر غضبم پیشی می‌گیرد. رحمت را به خودش منسوب کرد و گفت این رحمت بیشتر از آن غضب است.

حالا ان شاء الله ما را هم به همین چشم نگاه کند و ما را در سال آینده توفیق بدهد که لیاقت چنین درخواستی را داشته باشیم تا خداوند این درخواست را قبول کند، ان شاء الله.

لطفاً در مورد «روز درویش» توضیحاتی بفرمایید؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

امروز سوّم اسفند است. این روز برای ما درویش‌ها که اسم آن را گذاشتیم «روز درویش»، یک وضعیت خاصّی دارد. نه عزاداری است، نه جشن و سرور. جشن هست چون همواره همین که این لحظه خداوند به ما جان داده، ما شکر او را می‌کنیم و خودش یک جشنی حساب می‌شود. هر لحظه‌ای که زندگی می‌کنیم، حیات مان ادامه می‌کند، برای ما یک جشن است. برای اینکه خدا تعهّد نکرده که امروز که به من جان داد، فردا هم جان بدهد، حتّی یک لحظه‌ی دیگر به من تعهّد نداده که یک لحظه‌ی دیگر جان بدهد. جان مال خودش است، دست اوست هر وقت خواست می‌گیرد، می‌برد. هر وقت هم نخواست، می‌گذارد. بنابراین به جشن بیشتر تمایل دارد، به هر جهت وجه مشترک هر دوی اینهاست. یک موقعیت خاصّی دارد. اتفاقاً، تصادف آب و هوای طبیعت تا دیروز همه‌اش ابری و باد و باران و البتّه بعضی لحظات هم روشن و خوب بود ولی از دیشب و امروز صبح، هوا خیلی صاف شده و همه‌ی ابرها کنار رفته. حالا ان شاء الله ما همینطور باشیم. دیگر ابرها ان شاء الله کنار برود. ما تیمناً می‌گوییم

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح و عصر یک‌شنبه، سوّم جمادی الاول ۱۴۳۶ هـ. ق مطابق با ۱۳۹۳/۱۲/۳ هـ. ش.

به مناسبت سوّم اسفند، ابرها کنار برود و راحت باشیم. این را نگویند پس فردا خرافات است، نه! خرافات نیست، تیمّن است.

ما هر لحظه از خداوند رحمت و شفقت می‌خواهیم و اینکه به ما توفیق بدهد. یک اثری که دارد این است که ما در راه تربیت خودمان یک توفیقی پیدا کردیم. به این معنی که لازم نیست که معلّم ظاهری مثلاً مثل کلاس درس که می‌رود، درسی می‌گوید، شاگردان که شب می‌آیند منزل، همه‌اش را فراموش کرده باشند، نه! فراموش نکردند، یک مقداری مانده. آن مقداری که مانده یعنی آن مقدار که در درون او هست در همان درون به جوش آمده، خودجوشی کرده. کما اینکه من قبلاً فکر نمی‌کردم تا به من خبر دادند، گفتند: عدّه‌ای (که حالا معلوم شد «عدّه»، الحمدلله همه بودند) تصمیم گرفتیم یک چنین کاری بکنیم. چه می‌فرمایید؟ البته این، اینقدر خوب است برای اینکه اگر خلاف باشد، من می‌گویم نه، نکنید! ولی من نظر ندادم. بعد که کردند، گفتم بسیار کار خوبی است، من هم هستم. به عنوان یک درویش و به عنوان یک نمره‌ی بیست که به شاگردان می‌دهم، گفتم کار خوبی است. به این جهت از لحاظ ما خوشی دارد. از یک طرف روابط بین یک عدّه‌ای از مؤمنین که نشان داده می‌شود که روابطشان با هم خیلی خوب است. چند نفری که گفتند، اعلام کردند، معلوم

شده، حالا نمی دانم چند نفر؟ هر چند نفری کار خوب بکنند، همه در آن شریک هستند. این برای ما جشن دارد، خیلی سرور دارد. مثل شاگردی که یک نمره ی خوب گرفتیم، ان شاء الله این نمره ی خوبی که به عنوان حیاتِ این دنیا گرفتیم، همین نمره ی بیست را ان شاء الله در آن دنیا هم می گیریم و این نمره را در همه ی سلوک معنوی مان هم می گیریم. بنابراین به این مناسبت شادی می کنیم، همه به هم تبریک می گوئیم یعنی تبریک می گوئیم که تو دیگر با من کینه نداری، نقار نداری، (به هر کسی). من هم با تو ندارم که سلام کردم. این جنبه ی به اصطلاح وحدت و همدلی را به حدّ اعلیٰ ان شاء الله نشان دادیم. این جنبه است که به ما قدرت می دهد یعنی به هر چیزی.

در صدر اسلام هم همینطور بود. می فرماید که با هم متحد باشید. لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا^۱، سستی نکنید و اگر سستی کنید، هیبت تان می رود. دیدید یکی هیبتی دارد. مؤمنین آن هیبت را می بینند. به آنها می گوید که اگر کوتاهی کنید، سستی به خرج بدهید، آن هیبت تان می رود. معلوم می شود اگر رعایت کنیم، یک هیبتی داریم. این را عملاً هم خواهید دید و دیدید که بدون اینکه کاری کنید، خداوند برای تان درست می کند. یک نفوذی و یک چیزی در بیانتان، در گفتارتان می دهد به شرط اینکه سستی نکنید

و همچنین حرفی که می‌زنید، برای خدا باشد. نگاهی که می‌کنید برای خدا باشد و امثال اینها. ان شاء الله موفق و پیروز باشید و باشیم.

اما در این زمینه یک آیه‌ای در قرآن هست که اتفاقاً خیلی راهنمای راه ما، در سلوک است که می‌گوید: اَدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ^۱، من را صدا بزنید (اَدْعُونِي یعنی من را بخواهید و هم اینکه من را صدا بزنید). من را صدا بزنید، جواب‌تان را می‌دهم. اَدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ، جواب‌تان را می‌دهم، در تفسیرها و ترجمه‌ها گفتند این جواب، جواب مثبت است یعنی هر چه از من بخواهید به شما می‌دهم. هر چه من را بخواهید، به شما می‌دهم. البته یکی از جلسات شب جمعه‌ی زمان حضرت صالح‌علیشاه که از صالحیه تفسیر می‌فرمودند، این را یادمان مانده و البته ما هم همه‌مان هر چه داریم که بلد نیستیم، یکی یادمان داده. یا یکی گفته، ما پند گرفتیم. البته وقتی استادی یاد می‌دهد، حقی بر گردن ما می‌گذارد. این هست. می‌گفتند که در این آیه این بحث هست که اَدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ، من را بخواهید، اجابت می‌کنیم. چقدر فاصله هست؟ زود هست؟ دیر است؟ کی هست؟ نه! دیگر ایشان همین قدر با ابهام گفتند در ذهن ما که ما هم خودمان برویم فکر کنیم. برویم

بفهمیم که در این خواستن و اجابت کردن، زمان دخالت ندارد. خداوند ما بشر را در کره‌ی زمین آفرید. از خاک زمین، گل درست کرد، حالا آن نه، همینی که زمین بالاخره از ذرات غذایی که می‌خوریم، در بدن هست بعد تبدیل به نطفه و طفل می‌شود و می‌آییم. پس همه از زمین هستیم یعنی در مکان واقع است، اگر مکان نباشد، ما هم نیستیم. یک جایی این در زمین هست. بعد هم تاریخ تولد دارد و برای یادآوری ما هم گفتند که فقط دو سالروز را، جشن تولد را برای ما گفتند. یکی وقتی که شروع به نماز می‌کنیم یعنی بلوغ که زمان دارد. ما جز این دو تا یعنی زمان و مکان، وجود نمی‌توانیم داشته باشیم. تا گفتند فلان وجود، فلان مطلب فوری باید زمان و مکانش را بدانیم ولی خداوند که خودش خالق است، خلق که کرد، با خود خلق، زمان و مکان را خلق کرد. الان برای اینکه یک گوشه‌اش را شاید ما حس کنیم، خیلی اوقات شده که زمان اینقدر می‌گذرد و متوجه نمی‌شویم، مالِ زمان است من خودم این را قبلاً شنیده بودم، وقتی که می‌خواستیم یک عملی کنم، (خیلی پیش، چهل و چند سال پیش) دقت کردم مثلاً صبح رفته بودم بیمارستان، در بیمارستان عمل کردم و خوابیده بودم، می‌دانستم صبح است. بعد به فاصله‌ی کوتاهی بیدار شدم یعنی بیدار نبودم، به خانمم که آنجا بود گفتم که بچه‌ها را ناهار دادی؟ الان برو ناهارشان را بده! موقع ناهار نبود. گفت: باشد، دیگر جرّ و

بحث نداشتیم. حالا مثلاً کی بود؟ ساعت ده بود. من هشت به عمل رفته بودم. این گذشت و این را گفتم و باز دومرتبه رفتم. بعد صدای حاج آقای سلطانی رحمته الله علیه را شنیدم که عیادت من آمدند. آنوقت نیمه بیدار بودم. بعد پرسیدم: ساعت چند است؟ گفتند: شش بعد از ظهر است. این فاصله را اصلاً من نفهمیدم. زمان یک چیزی است که با مکان و با وجود ما بستگی به هم دارد.

در مورد: *أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ*؛ در یک صحبت‌های دیگری باز از ایشان شنیدم چون می‌خواستم که حرف من یعنی آنچه در فکرم هست از ایشان، ناقص نباشد و همین که گفتم یک مرتبه من خدمت‌شان عرض کردم چون تا چهل سالگی من ایشان حیات داشتند، مستقیم هم تحت نظر ایشان بودم. این است که تمام حرف‌های من نقل از ایشان است. خیلی‌ها می‌گفتند سلام برسان چنین و چنان. خدمت‌شان عرض کردم: اینها یک چنین کسانی، خیلی‌ها، همه‌ی فقرا، هیچکدام‌شان یادم نیست که به شما بگویم. چه کار کنم؟ فرمودند: عیب ندارد، همان لحظه‌ای که آنها به تو می‌گویند سلام برسان، سلام رسیده که مکان و زمان در کارِ روحیه‌ی عارف تصرف ندارد که فرمودند: همان لحظه‌ای که او گفت، به ما رسیده. آیه‌ی قرآن را نگاه کنید، آخردر هر چیزی که ولو به صورت قصه گفتند، ما نباید در کتاب‌های قصه‌ای *الف* و

لیله‌ای بنویسیم. گفتند خداوند از آن داستان ابلیس و آدم و حوّا مثل اینکه خیلی ناراحت شد نسبت به اوّل، شاید غضبناک شد نسبت به آدم و حوّا، آنها نالیدند. بعد خداوند خودش یادشان داد، گفت اینطوری بگویید، اینطوری گفتند آنوقت گفت: پسندیدم، توبه‌تان را قبول کردم. این شعری که می‌گوید:

ای دعا از تو اجابت هم ز تو

ایمنی از تو مهابت هم ز تو

همان دعایی که آدم کرد که دعا را قبول کرد، چه کسی یادش داد؟ فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ^۱. یک معانی‌ای را آدم از پروردگارش گرفت، آنوقت آن را قبول کردند. بنابراین اینجا اولاً زمان نیست. بعد از آنکه می‌گوید خدا را چطوری بخواهید؟ اینکه معلوم شد زمان ندارد، مکان هم ندارد. آخر اینجا بعضی‌ها می‌گویند، یک نوع تفسیر متداول این است که می‌گوید: اُدْعُونِي یعنی من را صدا بزنید. اُدْعُونِي معنی «صدا بزنید»، روشن است ولی خداوند خیر مطلق است، این را باید قبلاً بدانیم. اگر بدانیم خداوند خیر مطلق است یعنی همه خیر است در این صورت اُدْعُونِي چه می‌شود؟ یعنی خیر را بخواهید، به خیر متوسّل بشوید، اُدْعُونِي یعنی من را بخواهید. بنابراین اینکه ما می‌گوییم: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ برای اینکه می‌گوییم که ان شاء الله ما خدا را می‌خواهیم ولی آن

خدا را نمی‌خواهیم. یک مشت کلمه‌ی باد و هوایی است که درمی‌آید و می‌رود ولی اگر خدا را بخواهیم، می‌گوییم بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. در آن لحظه خدا را بخواهیم یعنی چه خدا را بخواهیم؟ یعنی در همان لحظه بدانیم جز خدا هیچی نیست، لَيْسَ فِي الدَّارِ غَيْرُهُ دَيَّارٌ، غیر از او هیچی نیست. وقتی غیر از او هیچی نیست، ما او را می‌خواهیم یعنی همه چیز را می‌خواهیم، همه‌ی خیرها و خوبی‌ها را می‌خواهیم. حتی اگر در دل مان یک ذره‌ای کینه هست، این هم نباید باشد برای اینکه خواستن مان از خدا خالص باشد، ان شاء الله. به قول کتاب‌ها: سخن بدین جا رسید و قلم بشکست.

مثالی که می‌زنیم، حضرت صالح علیشاه هم این مثال را خیلی می‌فرمودند. می‌گفتند ایاز که می‌رفت به پیش سلطان محمود، (لعنت بر آنهایی که بهترین احساسات و عواطف عالیه‌ی ما را لجن مال کردند در این دوران‌های حالا) به هر جهت آنکه می‌رود، اصلاً دیگر از خودش فراموش می‌کرد. کسانی اگر می‌خواستند از ایاز که خیلی محترم است نزد سلطان هر چه بگویند این قبول می‌کند، خواسته‌شان را می‌نوشتند در جیب این می‌گذاشتند. این خودش که نمی‌داد، یادش نبود. سلطان محمود وقتی که این را مرخص می‌کرد که بیاید بیرون، قبلاً دست می‌کرد

در جیب او، نامه‌ها را برمی‌داشت می‌خواند و دستور می‌داد. این وقتی برمی‌گشت تمام چیزها انجام می‌شد.

ما هم قبل از رفتن به درگاه خدا همیشه خیر می‌خواهیم، خیر برای همه. برای خودمان که یکی از آنها هستیم، برای همه‌ی گرفتارها. می‌رویم، ان‌شاءالله خداوند دست می‌کند در جیب و اینها را جواب می‌دهد، ان‌شاءالله.

به هر جهت امروز با روز درویش، مقارن شده. روز درویش البته همانطور که گفتم نه عزاداری است و نه به آن معنی جشنی است. بله! از این جهت جشن و سرور است که ما یک قدم جلو برداشتیم، هم آنوقت، هم حالا. حالا این مداومتِ ما موجب شده که بالاخره کسانی که اشتباه کرده بودند، حالا خجالت کشیدند یا مردانگی کردند، متوجه شدند که باید زودتر جبران کنند. البته مدتی مرتب فکر می‌کردند چطوری جبران کنند؟ ولی آقای دانشجو قرار است که ان‌شاءالله فردا آزاد بشود. اینها یک نگرانی که داشتند این است که همه را یکباره دسته‌جمعی اگر آزاد کنند، یک جار و جنجالی می‌شود. حالا ما کاری نداریم چون مثل شیر آب که اختیار آن دست شماست، شیر این آزادی، به دست آنهاست، بالاخره همین قدر هم باز خوب است. ممنون خدا هستیم، نه ممنون آنها. ما از این جهت از آنها باز هم متشکریم، شکرگزاریم ولی اولاً شکر خدا را می‌کنیم. بعد ما متوقع بودیم که هموطن‌های ما و همچنین

هم مسلک و مذهب ما (یعنی مسلمان‌ها) هوشیاری و دقت و رحمتی که خداوند برای مسلمان فراهم کرده، داشته باشند. ما دیدیم ندارند. آن موهبت‌های خدایی دست ما که نبود که دست کنیم از کیسه به آنها بدهیم، اگر بود می‌دادیم. ما این موهبت را کردیم، این رحمت را به آنها دادیم که حوصله کردیم، تحمل کردیم. حتی دو مسأله خیلی بر ما ناگوار بود و بر آنها هم که فهمیدند. یکی مسأله‌ی خراب کردن حسینیّه. حسینیّه‌ای که الان در هراذاره‌ای می‌روی، آنوقت‌ها یک کیسه‌ی کاغذی به دیوار می‌چسبانند: «اسامی مقدّس» یعنی اگر در یک روزنامه، در یک مقاله‌ای اسم مثلاً «الله» بود یا «محمد بن عبدالله» بود، می‌بریدند و در آن می‌انداختند. این کار خوبی است ولی جای این را نمی‌گیرد که یک کار خلاف بزرگی کنند. اگر یک آدم ناشناس، یک آدم مخالف حتی همین‌ها که توهین می‌کنند مقاله‌ای می‌نویسند، در همین مقالات، الله را می‌بریدند می‌گذارند آنجا ولی آن الله را که روی کاشی بوده و آنجا نصب بوده، آن الله که زیر آن نام محمد بن عبدالله و همینطور آن الله که مثلاً اسم من و پدر من، پدران من، اسلاف من بود را نمی‌شناسید. از این می‌گذریم که آن کاشی را هم شکستید ولی از این قبیل فکر می‌کنیم که چقدر این کاشی برایتان خرج برداشته؟! و آنوقت این را همینطوری

می‌شکنید می‌اندازید دور؟! اینها همه تناقضاتی بود که در رفتار بود.

آخر من خودم وقتی دست بلند می‌کردم نمی‌دانم: استقلال، آزادی، فلان سینه سپر می‌کردم در مقابل همه چیز هم می‌گفتم. حالا هم اینطوری، ما این را می‌خواستیم؟ نه! این است که سر و صدای ما بلند شد، البته این سر و صدا و اینکه گاهی بعضی اوقات ما رفتار کردیم، موجب این شد کسانی که این کار را کرده بودند دقت کنند، بفهمند اشتباه کردند و بارک‌الله، احسنت باز بر آنها که تا حالا اقلّاً اشتباه کردند و الاً اگر می‌رفت تا روز قیامت فیها خالِدون که باز ما را اذیت می‌کردند، همین قدر ممنون هستیم. البته شکر خدا. آنهایی هم که توجه کردند که ما خیلی مراعات کردیم، مراعات آبروی مملکت را کردیم، باید از ما تشکر کنند. من از طرف آنها از خودم تشکر می‌کنم.

ما دیدیم آخر این همه جنگ که الان هم همه‌اش می‌بینید جنگ و اسلحه و این چیزها هست، همه جا جنگ است. اینها از ما می‌ترسند که جنگ داشته باشیم. به من اگر یک هفت تیر بدهند، از طرف دیگرش می‌گیرم. یادم می‌آید در مشهد، اول استخدام اسلحه آورده بودند که ما مسلح باشیم، قضات یکی یکی برداشتند، من برنداشتم. گفتند: چرا بر نمی‌داری؟ گفتم من اینقدر ناشی هستم که اگر این اسلحه در دست من باشد، یک دزدی که بیاید

بخواهد دزدی کند، هیچی هم دستش نباشد، ساده می‌آید منزل من، مسلح می‌رود بیرون و همان اسلحه‌ی من را می‌دزدد، قبول نکردم. حالا ما ترسی نداشتیم از این جهت ولی اینها فهمیدند و از ما یک خرده ترسیدند، چرا؟ چون ما انبار اسلحه‌مان، نیروی بازوی‌مان، نیروی فکرمان، قدرت‌مان در جهان به خدا بسته است. آنجا را نمی‌شود هیچ کاری کرد. بالاخره شکر خدا را می‌کنیم از اینکه ان شاء الله فردا آقای دانشجو آزاد می‌شود او را می‌بینیم. دست به هم می‌دهیم، روبوسی می‌کنیم و به سلامتی او دعا می‌خوانیم. این را متشکر از خدا هستیم.

حالا این آقایان اگر در این تشکری که ما از خدا داریم، برای خودشان حقی قائل هستند، یک گوشه‌اش را بگیرند. مال آنها. ما از خدا تشکر می‌کنیم ولی روی این هم که گفتیم: ما، در دوستی آب روانیم و در دفاع یا در دشمنی، سنگ خارا. بیخود هم ما دشمنی با کسی نداریم. همان وقتی که باید دشمنی کنیم، می‌کنیم ولی بعد از آن، دیگر صحبت انتقام‌گیری نیست. این جهات که بشود، دیگر دشمنی نداریم، با همه برادریم. بعضی برادران ما مدتی غرور برشان داشت، خیال کردند که همه‌ی دنیا همان است، خیال کردند که همه‌ی اسلام آن چیزی است که آنها می‌گویند. ما حرفی نداریم دیگر. ما بنابراین اگر زیر آن اسلام باشیم

مثل خودشان، اگر نباشیم دیگر به قول آنها از مسلمانی خارج شدیم ولی همین را ان شاء الله حالا فهمیدند نه، ما مسلمانیم ولی... دیگر «ولی» آن با خودتان، بدانید.

آنچه ما داریم، خداوند از آن خزانه‌ی قدرتش به ما یک خرده تزریق کرده، از قدرت خودش به ما تزریق کرده. ما هر چه داریم از این تزریقی است که کرده و ان شاء الله این تزریق را هم فرموده است که همیشه حفظ کنید. لا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا، با هم متحد باشید و سستی نکنید اگر سستی کنید، هیبت تان از دست می‌رود. هیبت و هیمنه‌ی هر شخصی هم، هر نیرویی هم یک چیزی است اضافه از زور بازو. من که الان زور و بازویم آنقدر است که با یک مورچه می‌توانم کشتی بگیرم، بیشتر نه! ولی زور بازویم هم الحمدلله وصل است به دستگاه الهی. همه مان اینطور باشیم، همه با هم باشیم. سعدی می‌گوید:

«بنی آدم اعضای یک پیکرند» یعنی اعضای یک بدن

هستند یکی سراسر است، یکی کبد است، یکی دست است، چرا؟

بنی آدم اعضای یک پیکرند

که در آفرینش زیگ گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

همین مسأله که فرض کنید در بندرعباس، بندر لنگه

ستم‌هایی می‌کردند بلافاصله در مشهد جار و جنجال آن بلند می‌شد. در خراسان، در همه جا بلند می‌شد که اینها تعجب می‌کردند. ما، در افطار بودیم در بیدخت. افطار نشسته بودیم آمد گفت: دم در، این آقایان، چند نفر آمدند و می‌خواهند بیایند. گفتم: افطارمان را بخوریم، بعد. افطار کردیم آنها را گذاشت کنار و گفتم: بیایند، آمدند. اول که به آنها تعارف کردم که ما الان افطار کردیم، این هم افطار ما، هست، اگر می‌خورید ولی کسی چیزی نگفت. گفتم: اگر گرسنه‌تان هست، بخورید برای اینکه از این غذا حلال‌تری پیدا نخواهید کرد، بخورید. حالا به هرجهت گفت: ما که ساده آمدیم، هنوز معلوم نبود کار خاصی داشته باشیم. چرا فراخوان دادید که همه آمدند؟ الان کوچه پراست! یعنی از آن خیابان یا کوچه‌ای که در منزل ما باز می‌شد، از این سر تا آن سر پر جمعیت. گفتم ما فراخوان ندادیم. گفت: پس این همه جمعیت چطور آمدند؟ البته یکی از آنها صحبت می‌کرد، آنهای دیگر هم گوش می‌دادند. گفتم: تو در خواب وقتی که پشه می‌آید، مگس می‌آید یا یک زنبور پایت را زد، چه کار می‌کنی؟ بی‌اختیار بلند می‌شوی دستت را به طرفش تکان می‌دهی. آن پا می‌تواند به دست بگوید: به تو چه؟! تو چرا بلند شدی آمدی؟ زنبور من را گزیده، تو برای چه آمدی؟ نه! پا و دست یکی هستند. ماها و آن

یکی و آن یکی، یکی هستیم. به محض اینکه ما اذیت بشویم، همه خبر می‌شوند. اینها هم الان همان هستند. بعد ما اگر هیچی نگوییم، اینها متفرق می‌شوند. یک خرده ایستادیم اینها همه متفرق شدند چون کاری نداشتند.

این است که این همبستگی و محبت به هم را هم فراموش نکنید، این نمک غذای ماست. اینکه گفتند شب دوشنبه، شب جمعه که مجلس هست، حتماً بیایید! نه اینکه هم را بیایید ببینید. اگر کسی درد دلی دارد، خبر می‌شود، همه می‌دانند.

حالا ان شاء الله ما از این همبستگی و از این زجری که در این مدّت کشیدیم، موجب شده که یک عده که جاهل بودند، حالا عالم شدند، می‌دانند آزار ما آزار خداست. بنابراین حالا نمی‌دانم، شما بگویید. از اینها ما تشکر کنیم؟! اینها که هستند؟ از خداوند تشکر می‌کنیم، همیشه هم متشکریم، ان شاء الله.

فهرست جزوات قبل

شماره مجموعه	عنوان	قیمت (تومان)
۱	جزوات ۱ الی ۱۲ شامل: گفتارهای عرفانی ^۱ زمستان ۱۳۸۶ الی تابستان ۱۳۸۷ / گفت وگوهای عرفانی ^۲ (شش مصاحبه در سال ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷) / مکاتیب عرفانی ^۳ از سال ۱۳۷۵ الی ۱۳۷۹ / جزوات موضوعی استخاره و مقدمه‌ی روز جهانی درویش و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۸۰۰۰
۲	جزوات ۱۳ الی ۱۶ شامل: جزوات موضوعی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول) و حقوق مالی و عشریه (قسمت اول) / گفتارهای عرفانی مهرماه ۱۳۸۷ / مکاتیب عرفانی سال ۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۱۰۰۰
۳	جزوات ۱۷ الی ۲۱ شامل: گفتارهای عرفانی پاییز ۱۳۸۷	۱۰۰۰
۴	جزوات ۲۲ الی ۲۵ شامل: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول) / مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۱-۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	۱۰۰۰
۵	جزوات ۲۶ الی ۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد الی دی ماه ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	۱۰۰۰
۶	جزوات ۳۰ الی ۳۳ شامل: گفتارهای عرفانی زمستان ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	۱۰۰۰

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

۲۰۰	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
۱۰۰۰	جزوات ۳۴ الی ۳۸ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۴-۱۳۸۲ / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم) / مجموعه دستورات العمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اول)	۷
۱۰۰۰	جزوات ۳۹ الی ۴۳ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۷-۱۳۸۴ / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمتهای سوّم و چهارم) / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم) / مجموعه دستورات العمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوم)	۸
۱۰۰۰	جزوات ۴۴ الی ۴۷ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	۹
۱۰۰۰	جزوات ۴۸ الی ۵۲ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد تا مهر ۱۳۸۹	۱۰
۱۰۰۰	جزوات ۵۳ الی ۵۷ شامل: گفتارهای عرفانی اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸ / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت دوم: عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)	۱۱
۱۰۰۰	جزوات ۵۸ الی ۶۲ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد و تیر ۱۳۸۸ / جزوات موضوعی درباره‌ی حقوق مالی و عُشریه (قسمت دوم) و خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم) / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوّم، سال‌های ۸۹-۱۳۸۸) / رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)	۱۲
۱۰۰۰	جزوات ۶۳ الی ۶۷ شامل: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمتهای دوم الی چهارم) / گفتارهای عرفانی تیر ۱۳۸۸	۱۳
۱۰۰۰	جزوات ۶۸ الی ۶۹ شامل: گفتارهای عرفانی تیر الی شهریور ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمتهای هفتم الی نهم)	۱۴
-	جزوه ۷۰: مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)	-
۱۰۰۰	جزوات ۷۱ الی ۷۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آذر ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)	۱۵

۵۰۰	جزوه ۸۰: شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)	
۱۰۰۰	جزوات ۸۱ الی ۸۹ شامل: گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمتهای اول الی نهم) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	۱۶
۵۰۰	جزوه ۹۰: مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۲۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	
۱۰۰۰	جزوات ۹۱ الی ۹۹ شامل: گفتارهای عرفانی آذر الی اسفند ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	۱۷
۵۰۰	جزوه ۱۰۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۰۱ الی ۱۰۹ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین الی خرداد ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	۱۸
۵۰۰	جزوه ۱۱۰: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۱۱ الی ۱۱۹ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد الی شهریور ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	۱۹
۵۰۰	جزوه ۱۲۰: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اول)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۱: درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	
۵۰۰	جزوه ۱۲۲: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوم)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۳: فهرست موضوعی جزوات	
۵۰۰	جزوه ۱۲۴: درباره‌ی ذکر و فکر	
۵۰۰	جزوات ۱۲۵ الی ۱۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آبان ۱۳۹۰	۲۰
۲۰۰	جزوه ۱۳۰: درباره‌ی بیعت و تشرف	
۵۰۰	جزوات ۱۳۱ الی ۱۳۹ شامل: گفتارهای عرفانی آبان الی اسفند ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پانزدهم)	۲۱
۵۰۰	جزوات ۱۴۰ الی ۱۴۹ شامل: گفتارهای عرفانی اسفند ۱۳۹۰ / پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه)	۲۲
۲۰۰	جزوه ۱۵۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد دوم)	

۵۰۰	جزوات ۱۵۱ الی ۱۵۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی دعا (قسمت اول) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت اول) و درباره‌ی بیماری و شفا/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت شانزدهم)	۲۳
۵۰۰	جزوات ۱۶۰ الی ۱۶۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی روح (قسمت اول) و درباره‌ی دعا (قسمت دوم) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت اول) و درباره‌ی استخاره (قسمت اول)/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)	۲۴
۲۰۰	جزوه ۱۷۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	
۵۰۰	جزوات ۱۷۱ الی ۱۷۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی آداب حضور در مجالس فقری (قسمتهای اول و دوم) و درباره‌ی روح (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت دوم) و درباره‌ی استخاره (قسمت دوم) و درباره‌ی امریه معروف و نهی از منکر/ گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی بهار ۱۳۹۲ و فهرست فایل‌های متنی، صوتی و تصویری بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (جزوه هارد اکسترنال شماره یک)	۲۵
۲۰۰	جزوه ۱۸۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۵۰۰	جزوات ۱۸۱ الی ۱۸۹ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی فروردین الی تیر ۱۳۹۳ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفدهم)	۲۶
۲۰۰	جزوه ۱۹۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت سوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۱: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	

۲۰۰	جزوه ۱۹۲: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۳: فهرست موضوعی جزوات (قسمت دوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۴: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد سوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۵: درباره‌ی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۵۰۰	جزوات ۱۹۶ الی ۲۰۵ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی مرداد، شهریور، مهر و آبان ۱۳۹۳	۲۷
۴۵۰	جزوات ۲۰۶ الی ۲۱۴ شامل: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه)	